حقیقت حلم واقسام آن (2)

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‌ اللَه عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

والحمدلله الذی یحلم عنّی حتّی کانّی لاذنب لی،

ستایش مخصوص خدایی است كه در برابر گناهان من بردبار است آن چنان كه كَاَنَّ من گناهی مرتكب نشده‌ام.

عرض شد یكی از اقسام حلم، حلم از روی نقمت است نه حلم از روی رحمت. حلم متفاوت است اقسامی دارد می‌گویند یك وقتی ملانصرالدین داشت از یك جا ردّ می‌شد ـ دارم قصّه می‌گویم‌ها، بچه‌ها خوب گوش كنید ـ داشت از یک جا رد می‌شد یك بچه‌ای آمد و یك سیخی زد یك میخی یك چوبی زد به این الاغ ملّا! این هم پرید بالا و ملا از آن بالا افتاد پایین، دست كرد یك یك تومانی بهش داد، به این بچه ـ‌ خب البتّه اینها مثال است نه اینكه واقعیت خارجی دارد این ملانصرالدین که شما می‌شنوید اینها همه ساخته‌‌ی انگلیس‌هاست ملانصرالدین مرد بسیار عالم، فاضل و دانشمندی بوده در صد سال قبل هم زندگی می‌كرده و به نام سید نصرالدین معروف بوده و مدرس فلسفه و منظومه‌ی سبزواری هم بوده بعد این را انگلیس‌ها آمدند این حكایات را در آوردند و این چیزها را برایش درست كردن برای اینكه خراب كنند و علی كلّ حال حالا ما كاری به جعلیات این فكاهیات نداریم این مسئله ممكن است این‌طور باشد و چه بسا اتّفاق افتاده ما نظایرش را هم دیده باشیم ـ یك یك تومانی بهش داد گفتن چرا این‌طوری كردی یك تومان بهش دادی؟ گفت حالا بعد می‌فهمی! این فردا پادشاه و حاکم آمد، رد شود این هم یك سیخ دستش گرفت زد به اسب حاكم، حاكم را از آن بالا پرت كرد پایین ـ البته در حكایت این است كه حاكم گفت اعدامش كنند ـ عرض كردم اینها جنبه‌ی سنبلیك دارد جنبه‌ی تمثیل دارد ـ گفت این یك تومانی كه دیروز دادم من با آن یك تومان پول خونش را خریدم اون یك تومان را آن روز بهش دادم امروز حسابش را رسیدم. این یك جور حلم است. این حلم خیلی حلم خلاصه خطرناكی هست و خدا نكند كه انسان مشمول این حلم بشود.

همان حلمی كه مرحوم آقا در كتاب روح مجرد راجع به آن شخص، از مرحوم حداد یاد می‌كند من خودم در آن موقع بودم و كارهای ایشان را می‌دیدم که هیچ كارهاشان مناسبتی با ارتباط شاگردی و استادی ندارد و خلاصه روی سلیقه و روی نظر و روی مسائل خود، مطالبی را ایشان انجام می‌داد در حالی كه این مطلب قطعاً مورد نظر آقای حدّاد نبوده. مثلاً من باب مثل در آن سفری كه آقای حداد تشریف آوردند ایران با اینكه به ایشان گفته بودند شما ایران نیا ولی بعد از یك مدتی بعد از چند روزی كه شاید ظاهراً ده پانزده روز شد بعد از آمدن آقای حداد ایشان هم آمد ایران و من دقیقاً یادم است در آن مجلس، وقتی كه آمده بود ایشان، آقای حداد رو كرد [ند و فرمودند] مگر من به تو نگفتم نیا؟ برای چه آمدی؟ گفت آقا نتوانستم دوری شما را ببینم، نتوانستم. خب این صحیح نیست اینطور، این قسم. آقای حداد آیا توجه داشت به اینكه فراق برای او مشكل است یا توجه نداشت؟ اگر توجه نداشت که اصلاً رفتن پیش یك چنین شخصی لغو خواهد بود و باطل، اگر توجه داشت پس معلوم می‌شود شما عصیان كردی و شما خلاف كردید علی‌ای‌حال نظایر این مسئله خیلی اتفاق می‌افتاد.

یك مرتبه این قضیه را خود ایشان برای من ‌گفت ـ همین شخص مطرود ـ یك شیخی می‌آمد در منزل آقای حداد، گاهگاهی می‌آمد آنجا با آنكه از مخالفین هم بود و جزء مغرضین بود علی‌ای‌حال درب منزل ایشان باز بود و ایشان هم به كسی نمی‌گفتند نیا، می‌آمدند و این یكی از آن دو نفری بود كه مرحوم آقا اسمش را نیاوردند در روح مجرد، كه این دو بر علیه مرحوم حداد قیام كردند و افراد را از دور ایشان پراكنده می‌كردند یكی از آنها توبه كرد كه او الآن در قم موجود است و الآن حیات دارد همان شخصی كه تائبه و نفر دوم جای دیگر است و این همان شخص است كه عرض می‌كنم. و این گاهگاهی می‌آمد در این منزل، در منزل آقای حداد می‌آمد خب آقای حداد هم می‌داند كه این چه كار می‌كند در خفا چه كار می‌كند، جلو می‌آید هیچ حرف نمی‌زند و به حالت تسلیم دستش را هم بالا می‌برد پشت سر می‌رود ریشه را می‌زند خب اگر این نداند پس كی می‌داند؟ خب او همه را خبر دارد دیگر، خب ایشان هم می‌آمدند پذیرایی می‌كردند اگر موقع ناهار بود سفره پهن می‌كردند موقع شام بود و چه بسا می شد كه موقع ظهر بود و موقع نماز بود و ایشان حتی به این شخص هم اقتدا می‌كردند یعنی حتی آقای حداد به همین شخص، به همین شخصی که در خفا این مسائل و این کارها را انجام می‌داد اقتدا می‌کردند. این شخص ـ همین شخصی كه مطرود است ـ برای من نقل می‌كرد می‌گفت ما هفته‌ای یك بار می‌آمدیم ظهرهای پنج شنبه می‌آمدیم هفته‌ای یك بار اینجا، كه ظهری یك نمازی پیش آقای حداد بخوانیم یا یك ساعتی بنشینیم، شب جمعه هم زیارت سید الشّهدا را انجام بدهیم و همان شبانه هم برگردیم برای نجف. منزل ایشان هم بین نجف و بین كوفه بود، ما بین نجف و كوفه، می‌گفت تمام امید ما این بود كه از این هفته تا آن هفته روز پنج شنبه‌ای برسد و ما بیاییم خلاصه یك نمازی را پشت سر آقای حداد بخوانیم.

می‌گفت آمدم دیدم كه این شیخ ایستاده جلو، این می‌خواهد نماز بخواند. دیگر آسمان بر سرم خراب شد. من یك هفته انتظار كشیده‌ام كه بیایم، روز پنج شنبه بشود و بیایم پشت سر آقای حداد نماز بخوانم حالا آمدیم... ـ عبارت خودش این بود ـ می‌گفتم دیدم عمر ایستاده جلو و آقای حداد پشت سر عمر وایسادند و خب البته شاید بی‌حساب هم نمی‌گفت ها. این مسئله را، آن صورت برزخی جناب عمر را ‌دیده در این شیخ متجلّی شده، بالاخره عمر هم تجلیات دارد فقط که خدا تجلیات ندارد عمر هم تجلیاتی دارد دیگر، بالاخره تجلیاتی دارد، ابوبكر تجلیاتی دارد عثمان تجلیاتی دارد التفات می‌كنید یا نه كه چه می‌خواهم بگویم؟ تجلیات اینها در عالم پر است افرادی به شكل عمر افرادی به شكل ابوبكر افرادی...

همان‌طوری كه آن طرف قضیه هم تجلیاتی هست آن طرف قضیه هم مظاهری هست البته نه اینكه منظور من این اصطلاحات و تعابیری باشد كه الآن به كار می‌برند حسین زمان و علی زمان و نمی‌دانم دیگه امام زمان، امام زمان که خودش هست اینو جرات ندارند بگویند امام زمانِ زمان چون خودش زنده است خب بنده خدا امیرالمؤمنین از دنیا رفته دیگر نمی‌تواند حرف بزند هی می‌گویند علی زمان، امیرالمؤمنین زمان، امام حسین شهید شده دیگر نمی‌تواند بگوید بابا من حسین یك نفر بودم از اول خلقت آدم بلكه از اول خلقت افلاك تا خدا خدایی می‌كند یك سید الشّهدا و حسین بیشتر نبود نه اینكه در هر روز یك حسین از شكم مادرش متولد بشود و بدنیا بیاید و... جوجه است مگر که از تخم دربیاید و نمی‌دانم از چی؟ حسین یكی بود از اول خلقت عالمِ وجود تا ابدیت إله سید الشّهدا یكی است امیرالمؤمنین علیه السّلام یكی است ما علی زمان نداریم اینها همه كفر است اینها همه شرك است و اینها همه بدعت و ضلالت است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام عبارت است از یك وجود خاص با این شرایط خاص و با این خصوصیات خاص كه اشراق و احاطه‌ی ولایی و تكوینی بر عالم ملك و ملكوت داشت و دارد. این امیرالمؤمنین علیه السّلام است از نظر وزن و قیافه و این حرف‌ها بله مانند امیرالمؤمنین خیلی‌ها آمدند و خیلی‌ها هم خواهند آمد حتی شجاع‌تر از امیرالمؤمنین، هیچ چیز ندارد عمر بن عبدود از امیرالمؤمنین شجاع‌تر بود حالا مگر حتماً باید فرض كنید چون امیرالمؤمنین علی است فرض كنید دیگر كوه ابوقبیس را هم بتواند بردارد نخیر همین امیرالمؤمنین را ضربت شمشیر زدند نمی‌توانست لیوان آب را از بغلش بردارد این قدر حالت ضعف برای حضرت پیدا شده بود و بعد هم افتاد، روحش، روح مطهرش از بدن جدا شد و بدن همین‌طور ساكن... و خود حضرت می‌فرماید امروز مرا متحرك می‌بینید فردا مرا ساکن می‌بینید امروز اثرم فردا خبر هستم اینها چیزهایی است كه... مسئله در اینجا آن نفس قدسی حضرت است نفس قدسی امیرالمؤمنین كه آن امیرالمؤمنین است و الّا ما امیرالمؤمنین را به خاطر وزنش و به خاطر قیافه و كشیمنش كه ما به او اقتدا نمی‌كنیم چون امیرالمؤمنین هفتاد كیلو هشتاد كیلو وزنش بود هفتاد هشتاد كیلو خیلی زیادند. تو مایه هفتاد هشتاد کیلو الان هم هستند.

امیر المومنین به خاطر چی امیرالمؤمنین است؟ به خاطر اینكه باب علم پیغمبر بود و از هر بابی هزار باب جوشش می‌كرد امیرالمؤمنین امیرالمؤمنین شد به خاطر اینكه قرآن ناطق بود و تمام عالم وجود از دریچه‌ی نفس امیرالمؤمنین در تمام كثرات، چه كثرات ملك و عالم شهادت و چه كثرات در عامل مجردات تمام اینها از دریچه‌ی وجود آن حضرت بود این امیرالمؤمنین آیا مثلش هست؟ این علی زمان كه می‌گن علی زمان، علی زمان، این است؟ این است؟

سیدالشّهدا كه می‌گویند حسین زمان، حسین زمان این است؟ سیدالشّهدا عبارت است از باب رحمت پروردگار، یا رحمت اللَه الواسعه، رحمت واسعه‌ی پروردگار ظهورش در سیدالشهدا است اولین و آخرین به شفاعت سیدالشّهدا محتاج هستند این حسین حسین زمان است، یعنی این سیدالشّهدا است؟ بله همین‌طوری بیاییم یك چیزی را بگویم و متوجه مفاهیم و معانیش نباشیم یك مطلب دیگری است خب آن دیگر اشبه بالمجانین هم خب آنها هم همین هستند دیگر، حرفی را می‌زنند، آدم نائم هم در خواب خیلی چیزها می‌گوید آدمی كه در خواب حرف می‌زند كسی به او توجه ندارد کسی....! چرا؟ چون خواب است خواب است، علی ای حال مسئله از این قرار است.

امام زمان علیه السّلام الآن صاحب ولایت كبری است الآن امام زمان علیه السّلام ولایت عالم وجود در تحت ید اوست و نفس او مجری و مجلای فیض پروردگار است این امام زمان علیه السّلام. هر كه خودش را به آن حضرت نزدیك كند آن مجری و آن مجلی در او طلوع می‌كند. در تحت آن مجری و مجلی بر طبق سعه و ظرفیت و استعداد اگر فرض كنید من باب مثال ما امام زمان علیه السلام را بلا تشبیه بلاتشبیه بلا هزار تشبیه یك خورشید بدانیم ماها به اندازه آینه‌هایی هستیم ٥ زاری یك تومانی فرض بكنید ده شاهی یك قرانی این آینه‌هایی به این… این نور خورده در این آینه و این ظهور می‌كند حالا ما امام زمانِ زمان شدیم؟ ده شاهی چقدره؟ اون خورشید كه همه افلاك را دارد نور می‌دهد، اون چقدر است؟ التفات می‌كنید این تعابیر چقدر مسخره است.

خب جناب عمر و ابابكر و اینها هم مجلی دارند اینها مجری دارند طلوع می‌کنند طلوع می‌کنند بر کی.؟.بر انهایی که دنبال آنها هستند بر آنهایی كه همان طریقه را پیش گرفته‌اند. بر آنهایی كه آن جریان سقیفه را، الان هم دارند ادامه می‌دهند، آن جریان كتمان حق را الان هم دارند ادامه می‌دهند. آن جریان أنانیّت و تفرعون را الان هم دارند ادامه می‌دهند این ادامه دادن یعنی مجلای آن بزرگواران واقع شدن. جناب ابابكر! چه بزرگواری! جناب عمر اوخ اوخ این از اون چیزتره. عثمان که آن چیز عمر و ابوبكر را نداشت. غاصب خلافت بود علی كلّ حال و بریز و بپاش و اون پخش اموال مسلمین برای همان اطرافیان و فلان و این چیزها بود ـ اما هرچه بر سر اسلام آمده از این دوتا آمده. ابابكر و مهم‌تر از او عمر. این جناب عمر، ضد امیرالمؤمنین ـ هرچه از امیرالمؤمنین شما نور می‌بینید از اون طرف ظلمت تراكم می‌كند بالاخره آن هم هنره دیگر ـ مُسیلمۀ كذاب می‌آمد لب چاه، می‌گفتند معجزه‌ات چیه؟ می‌گفت آب دهن می‌اندازم چاه خشك می‌شود. می‌گفتند این معجزه شد؟ گفت معجزه معجزه است. پیغمبر آب دهان می‌انداخت چاه خشك آب پیدا می‌كرد‌، من حالا آب دهان می‌اندازم آب خشك می‌‌شود. اگر می‌توانی تو این كار را انجام بده. تو نمی‌توانی! معجزه معجزه است فرقی نمی‌كند.

می‌گفت من آمدم دیدم عمر ایستاده جلو و آقای حداد ایستادند، دارند [به او اقتدا می‌کنند]. البته آقای حداد، احمق! به عمر که اقتدا نمی‌كند. او دارد نماز خودش را می‌خواند. او الان به جای دیگر توجه دارد. اصلا این را نمی‌بیند. این شیخ كه این جلو ایستاده اصلا این را نمی‌بیند. این یك مجسمه می‌بیند حركت می‌كند. تو داری عمر می‌بینی این اصلا نه عمری می‌بیند نه ابوبكری می‌بیند نه شیخی می‌بیند نه آدمی می‌بیند. این اصلا توجه به توحید و مبدأ دارد و به او دارد اقتدا می‌كند به او اقتدا می‌كند. نه به این شیخی كه الان در جلو ایستاده، منتهی چون تو الان به آن ادراك و به آن سعه نرسیدی ظاهر را می‌بینی و درست هم می‌بینی نه این كه خلاف است. درست می‌بینی. ولی اینجا این نكته را باید داشته باشی. تو هر جا بایستی پشت سر آقای حداد ایستادی. وقتی كه در نماز داری اقتدا می‌كنی تو به او اقتدا نكردی. تو به آقا اقتدا كردی. اون هر جا می‌خواهد باشد، باشد. چكار دارد؟ اینجاست كه مسئله برای ما خَلط می‌شود. نصف را می‌بینیم و می‌گیریم. نصف دیگر كه مهم‌‌تر است رها می‌كنیم. این طرف كه الان عمر ایستاده درست است این را می‌گیریم. اما طرف دیگر كه الان عمر را تو می‌بینی آقای حداد را نمی‌بینی؟ این شیخ معاند و مغرض را می‌بینی. اما استادت و ولی‌ات را نمی‌بینی؟ اینجاست كه برای ما خطر پیدا می‌شود. همه خطرها اینجاست كه نصفی را آدم می‌بیند. آن نصف دیگر را بهش توجه نمی‌كند.

خیلی خب تو نماز می‌خواهی چكار بكنی؟ تو می‌خواهی به خدا حساب پس بدهی؟ خب بینداز گردن استادت! دیگر چكار داری؟ ها؟ خیلی راحت دیگر، به تو چه مربوطه؟ حالا این می‌خواهد پشت سر عمر بایستد یا پشت سر یزید بایستد. دیگه تو چكار داری؟ اگر به این مقدار قبول نداری كه اینقدر استادت عرضه داشته باشد كه بتواند از پس این برآید خب هر جفتتان مرخصید. هم تو و هم اون اما اگر نه به این مقدار قبولش داری به این مقدار كه بتواند از حساب و كتاب برآید، به این مقدار اعتقاد داری. چرا این نصف دیگر را رها می‌كنی؟ آن نصفه‌ای كه آن نصفه كارساز است. اون نصفۀ اول را همه می‌بینند. حالا اگر غیر از تو هم می‌آمد می‌دید مسئله‌ی مهمی نیست. اولین مطلبی كه برای سلّاك پیدا می‌شود مشاهده‌ی صور برزخی است. كاری ندارد حالا همچین تو تخم دو زرده سه زرده هم نكردی. که حالا آمدی فرض بکن که این را بصورت جناب اعلی حضرت عمر دیدی نه! نه کسانی دیگر هم باشند می‌بینند.

می‌گفت من آمدم دیدم ایشان ایستاده عصبانی شدم. دیدم إ عجب! آقای حداد هم ایستاده و می‌خواهد نماز بخواند. گفتم من نمی‌گذارم. من این همه راه از نجف بلند شدم آمده‌ام اینجا كه پشت سر آقای حداد بخوانم. حالا پشت سر عمر بخوانم. من نمی‌گذارم بعد یك چیزی گفت كه من حالا از نقلش معذور هستم. خلاصه می‌خواست كار دست این جناب عمر بدهد. همین اینقدر بهتان بگویم داشت یك خونی به پا می‌شد. می‌گفت آمدم كه خلاصه با او گلاویز بشوم و فلان كه یك مرتبه دیدم آقای حداد عصبانی شده! رگ‌های گردنش همین‌طوری متورم و شروع كرد به من پرخاش كردن خجالت نمی‌كشی؟ دست برنمی‌داری؟ با این چیز! خجالت نمی‌كشی؟ دست برنمی‌داری تا كی [می‌خواهی] من را اذیت ‌كنی؟ تا كی می‌خواهی من را اذیت كنی؟ واقعا عجیبه ها! ما یك خرده در خودمان فرو برویم. واقعا اینها شاگرد بودند؟ یعنی واقعا چه تصوری انسان دارد از این مسئله ؟ چطور می‌تواند تصور كند؟ و نظایرش را هم همین‌طور.

یك دفعه من راجع به بعضی از این مسائلی كه در روح مجرد آوردند با خودم فكر می‌كردم. این مطالبی را كه آقا در روح مجرد ذكر می‌كنند.... یك مسئله‌ای الان به نظرم آمده همین الان آمد، این مطلب را نقل می‌كنم، بعد این قضیه. یك بحثی متكلّمین نادان امروزی، این بحث را مطرح می‌كنند كه دین و شریعت عبارت است از مجموعه‌ی احكام و قوانین، این بحث در كلام امروزی مطرح می‌شود، عبارت است از مجموعه‌ی احكام و قوانین كه این مجموعه‌ی احكام و قوانین نه به طور منظم و مرتب و در یك زمان خاص و در تحت یك شرایط خاص بدون رشد و بدون تكامل، این وجود داشته همان‌طوری كه خوب تصوّر ما بر این است. تصور ما از دین و شریعت این است كه شریعت و دین عبارت از یك سری احكام و اعتقادات و اصول اخلاقی و اجتماعی و اعتقادی نسبت به مبدإ و نسبت به معاد به اضافه‌ی یك سری احكامی كه مربوط به افعال ماست. چه افعال عبادی و چه افعالی كه مربوط به امور اجتماعیمان، معاملاتمان‌‌، تجاراتمان و ارتباطمان در مجتمع، و این احكام فیكس است. یعنی در تحت یك چهارچوب قرارداد و همان است كه در آن زمان بر پیغمبر اكرم صلی‌اللَه علیه وأله و سلم، نازل شد و ائمه علیهم السلام به دنبال آن حضرت در طی دویست و پنجاه سال این احكام را موّبوب و مفصل بیان كرده‌اند و الان اینكه در دست ما هست همان چیزی است كه امام فرموده و ما از او نمی‌توانیم تخطّی كنیم.

بله یك سری مسائل كلیاتی هست كه ما باید در هر زمانی آن كلیات را با آن زمان منطبق ‌كنیم. به عبارتی دیگر زمان را منطبق با آن كلیات می‌كنیم. نه كلیات را منطبق با زمان كنیم. خب این آن چیزی است كه ما به آن معتقد هستیم. امروزه مطلب جدیدی مطرح می‌شود و آن این است كه می‌گویند نه! همان‌طوری كه نظریه‌ها در علوم تجربی، این ممكن است بواسطه‌ی مرور زمان و به واسطه‌ی تجربیاتی كه یكی پس از دیگری بر علوم بشری عارض می‌شود این تجربیات در بستر تكامل و در بستر رشد و ترقی قرار بگیرند. تجربه‌ی بعدی تجربه‌ی قبلی را از بین می‌برد. نظریه‌ی بعدی می‌آید و نظریه‌ی قبلی را از بین می‌برد. بواسطه‌ی پیشرفت علم ممكن است یك نظریات بعدی بیاید اصل و اساس مسائلی كه قبلا مطرح شده آن مسائل را زیر پا بگذارد. خیلی از موارد ما سراغ داریم و اصلا علوم تجربی همه بر این اساس است دیگر. مهمترین‌اش مسائل مربوط به پزشكی است دیگر. ما می‌بینیم در هر دوره‌ای از زمان نظریات جدیدی می‌آید و نظریات قبلی پزشكی را بطور كلی منسوخ می‌كند. هم در مِتُد مداوا و هم در تشخیص داء و مرض، در هر دوی اینها هم در كیفیت تكنولوژی بخصوص در قضیه‌ی تکنولوژی پزشكی این مسئله خیلی مطرح است [گاهی] این مرض را [بوسیلۀ جراحی‌های ابتدآئی] خوب می‌كرده حالا نه آن عمل جراحی‌هایی كه خب الان انجام می‌شود. اما بعد كم‌كم بواسطه‌ی تغییر و تبدلاتی كه در كیفیت مداوا و تكنیك مداوا پیش آمد ما می‌بینیم آن وسائل اولیه منسوخ شد و الان بصورت جدید آمده و جدید و جدیدتر تا اینكه الان مسئله كم‌كم دارد از اختیار پزشك بیرون می‌آید و به دستگاه و تكنیك دارد مسئله منتقل می‌شود. با توجه به آنچه را كه ما در آینده در پیش داریم.

خب اینها می‌گویند كه اصلا بطور كلی احكام دینی هم مانند این قضیه است. یعنی احكام دینی و اعتقادات و مبانی و اعتقاد به خدا و اعتقاد به ملك و اعتقاد به جن و اعتقاد به شیاطین و اعتقاد به معاد و اعتقاد به حشر انسان با بدن مثالی با غیر بدن مثالی، با بدن عنصری و كیفیت عذاب، كیفیت ثواب، تمام اینها و همین‌طور احكام، احكام عبادی و همین‌طور از سایر احكام دیگر، كه معاملات و اینها باشد این مسئله مشمول قاعده‌ی تجربه و شكوفایی این احكام در بستر تجربه است. یعنی تجربه‌ی زمان‌ها بعدی موجب نسخ تجربه‌ی قبلی و جایگزینی مواضع جدید به نسبت به مواضع قدیم می‌شود. و روی این حساب اصلا بطور كلی، دینی كه در زمان پیغمبر من باب مثال بود. خب آن دین، دین مربوط به آن زمان بود و چه بسا پیغمبر، اصلا تصریح هم می‌كنند، چه بسا اینكه پیغمبر دینی كه در آخر داشت بسیار متكامل‌تر از دینی بود كه در ابتدا آورد. و بواسطه‌ی جریانات، آن جریانات موجب رشد و موجب تكامل این دین شده.

مثلا فرض كنید كه فلان عرب می‌آید در مدینه با پیغمبر آن‌طور صحبت می‌كند یك دفعه یك آیه‌ای می‌آید.( يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِيِّ)[[1]](#footnote-1) صدایتان را بالای صدای پیغمبر بلند نكنید. یا اینكه فرض كنید كه می‌آیند پیغمبر را به اسم صدا می‌كنند. آیه می‌‌آید: مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ[[2]](#footnote-2) پیغمبر بابای یكی از شماها نیستش كه این‌طوری صدا [یش] می‌‌كنید. مثل پدرهایتان صدا می‌كنید. وَ لٰكِنْ رَسُولَ اَللّٰهِ وَ خٰاتَمَ اَلنَّبِيِّينَ یا فرض كنید كه در فلان مسجد اجتماع تشكیل می‌دهند بر علیه اسلام، بر علیه مبانی و حزب و اینها. آیه‌ای می‌آید راجع به مسجد ضرار كه امشب هم می‌خواندیم دیگر لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوىٰ [[3]](#footnote-3) راجع به مسجد قبا وَ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ[[4]](#footnote-4)راجع به مسجد ضرار آمده. همین‌طور، همین‌طور مسائلی كه اتفاق می‌افتد. اینها می‌گویند، این مسایل موجب رشد محتوای دینی است. و بواسطه‌ی آن رشد دین هم رشد پیدا می‌كند و پیغمبری پیغمبر هم رشد پیدا می‌كند. یعنی رسول ‌اللَه در وقتی كه از دنیا می‌رفت آن سری معلوماتی كه خداوند تو كله‌ی پیغمبر فرو كرده بود تو مغز پیغمبر ـ به قول اینها به اصطلاح وارد كرده بود ـ بواسطه‌ی این امور روزمره خب خیلی بیشتر بود تا آن ابتدای رسالتش و اگر پیغمبر تا الان زنده می‌بود طبعا با تجربیات جدیدتر، معلومات او هم بیشتر می‌شد. و او از نقطه‌ی نظر اعتقادات و از نقطه‌ی نظر اطّلاعات بسیار فربه‌تر می‌شد. عبارت‌های خیلی جالبی می‌آورند. عبارت‌هایی كه خودشان لایق هستند فكر كردند قضیه، قضیه‌ی حیوان و گاو و گوسفند است. نعوذ باللَه، التفات می‌كنید.

اولاً اگر جواب خیلی بدیهی که می‌شود به اینها داد این است که اگر قرار باشد که این مسائل شما درست باشد. و قرآن به همین كیفیت تجربیات، هی بهش اضافه بشود. اگر پیغمبر هزار چهارصد سال عمر می‌كرد باید قرآن از زمین تا ثریا آن طول صفحاتش باید باشد. كه در هر قضیه‌ای فوری یك آیه بیاید. آخه احمق! مسائل قرآن سنبلیك است. یعنی آنچه را كه بشر به آن نیازمند است. او را خداوند به صورت سنبلیك و به صورت مثال برای تطبیق امور جزئیه بر آن قاعده‌ی كلی در قرآن آورده. در قضیه‌ی ازدواج آورده در قضیه‌ی ارتباطات آورده در قضیه‌ی رعایت ادب بین انسان و بین امام آورده. در قضیه‌ی تواضع آورده. در مسائل اجتماعی آورده. در مسائل داخلی آورده است. در معاملات.... این مسائلی كه دیگر انسان برای رشدش [به آن نیاز دارد.] حالا یك قضیه‌ای اتفاق افتاده. آن قضیه موجب شده است كه این قاعده كلی بیان بشود. نه اینكه تا روز قیامت هر روز یك قضیه اتفاق بیافتد. یا یك قضیه‌ی جدیدی دوباره یك قاعده‌ی كلی بیاید. دیگر اینقدر كه ما نمی‌خواهیم.

فرض كنید یك كلاس كه معلم می‌آید كلاس دوم، سوم، چهارم، این بچه‌ها هست. خب ٣٠ نفر فرض كنید که در این كلاس هستند. خب همه‌ی بچه‌ها شیطان هستند. این معلم می‌آید گوش یكی را می‌گیرد تا آن ٢٩ نفر دیگر حساب كار [دستشان بیاید.] دیگر نمی‌رود یكی‌، یكی شروع ‌كند. یكی [یکی] از آن اول كلاس بگیرد [همه را به] صف [کند و گوش همه را بگیرد.] دوباره یك بچه یك شیطانی می‌كند. یك صدا می‌كند. مدادش را می‌اندازد بالا، همین كه گوشش را گرفت دیگر آن بیست و نه‌تای دیگر می‌فهمند قضیه از چه قرار است. التفات كردید. نه اینكه در هر مسئله‌ای هی معلم، بیاید یكی یكی گوش بگیرد. اینکه باید كار و زندگی‌اش را بگذارد كنار، یك خط‌كش دستش بگیرد. از اول یك ساعتش را به [گوش گرفتن] بگذارند. مسئله این‌طور نیست. به عنوان سنبلیك بیان شده.

من صبح فكر می‌كردم این حكایاتی كه مرحوم آقا در روح مجرد گفته‌اند برای چه گفته‌اند؟ فرض كنید كه این حاج محمد علی خلف‌زاده خب ایشان اسمش را آورده‌اند. و در این جا ذكر می‌كنند كه من وقتی كه نماز می‌خواندم آقای حداد به من اقتدا می‌كرد ـ این قضیه را خوانده‌اید دیگر همه‌‌ی‌تان؟ كی‌ها نخوانده‌اند دستشان را بالا كنند؟ مثل اینكه الحمدلله همه خوانده‌اند. خب خیلی خوب. خب شما كه ان‌شاءاللَه برایتان نقل می‌كنند. خب بسیار خوب. الحمدلله با افرادی روبرو هستیم كه نمی‌توانیم دست از پا خطا كنیم. خلاصه بخواهیم عوضی بگوییم همه به مسائل وارد هستند ـ ایشان می‌فرمودند كه ما می‌رفتیم و آقای حداد به ما اقتدا می‌كردند. البته در بعضی‌ها از نمازها اقتدا می‌كردند. در بعضی از نمازها ایشان به آقای حداد اقتدا می‌كردند. حاج محمد علی خلف‌زاده می‌آمد. او می‌رفت پشت سر آقای حداد می‌ایستاد و به ما اقتدا نمی‌كرد. آقای حداد می‌فرمودند این نماز باطل است. اقتدای به مقتدی موجب بطلان صلوة است ـ یعنی اگر فرض كنید كه شخصی اقتدا كرده و مأموم است. شما دیگر نمی‌توانید به آن اقتدا بكنید. شما باید به امام اقتدا كنید. یا فرادا بخوانید یا باید به همان امام اقتدا بكنید. حتی اگر در بین نماز آن امام نمازش تمام شود، این مأموم بخواهد ادامه بدهد، باز شما نمی‌توانید به تتمه‌ی آن نماز اقتدا كنید. نماز باطل است ـ می‌گفت نه! من نمی‌توانم به غیر آقای حداد به كسی اقتدا بكنم.

من اصلا در عالم فقط یك مقتدا می‌بینم و درست هم این را احساس می‌كرد. این مسئله صحیح بود. از دیدگاه او وقتی كه او الان این حقیقت را دریافته و با آن خصوصیات و اوصاف ادراك كرده. آقای حداد را به عنوان یك شخص عادی كه نفهمیده! آقای حداد را به عنوان یك شخصی كه آن شخص خلاصه نه تنها همه چیز اوست. بلكه همه چیز همه است. به این نحو ایشان را الان یافته. و ادراك كرده، می‌گوید من به غیر از آقای حداد نمی‌توانم اقتدا بكنم. لذا بلند می‌شود می‌آید پشت سر. خب این یك تكه‌ی قضیه، نصف این قضیه درست. این نصف را ما هم قبول داریم. در این مطلب شما را تأیید می‌‌كنیم كه در دنیا یك نفر هست و آن یك نفر آقای حداد است. و او فقط مقتدای شما هست. ما این مقدار مطلب را به شما حق می‌دهیم. می‌ماند این طرف قضیه، وقتی كه آقای حداد به شما می‌گویند پشت سر آسید محمد حسین نماز بخوان. یعنی چه؟ یعنی یك نیروی برتر و یك تفكر بالاتر و یك بینش و بصیرت اعلی از آن مرتبه‌ی بینش و بصیرت تو، الان وجود دارد. مگر تو آقای حداد را همه كاره نمی‌دانی؟ مقتدا نمی‌دانی؟ آن مقتدا می‌گوید پشت سر این وایستا. چرا وای نمی‌ایستی؟. چرا وای نمی‌ایستی؟ آن می‌گوید پشت سر این وایستا. اگر من دوتا دست شما را می‌گرفتم بغل آقای حداد وای می‌ایستاندم شما می‌مردید؟ شما نضع روحت می‌شد؟ شما جان به جان آفرین تسلیم می‌كردی یا نه؟ اگر من دستتان را می‌گرفتم قشنگ مؤدب مثل بچه‌ی خوب می‌آوردمت بغل آقای حداد نگه‌ات می‌داشتم. اگر هم نمی‌خواندی یكی می‌زدم پس كله‌ات، از درد فوری می‌رفتی ركوع پس معلوم است می‌توانی نه اینكه نتوانی‌، نتوانستن یعنی دیوار، یعنی ستون، یعنی چوب، چوب نمی‌تواند. آقای حداد هم به چوب امر نمی‌كند هیچ وقت. به آهن امر نمی‌كند. ولی تو می‌توانی.

این نصفه‌ی مطلب كه صحیح است. باید آن نصفه‌ی بعدی را هم مد نظر بیاوری. آن نصفۀ بعدی را مدنظر نمی‌آوری. كارت خراب می‌‌شود. التفات كردید. اشكال این جناب در این بود. كه این نصفه‌ی اول را همیشه می‌دید. و در نصفه‌ی دوم لنگ می‌زد. یك قضیه، دو قضیه سه قضیه، او هم نشسته هی حلم می‌كند، هی حلم می‌كند. و این مسائل، مسائلی است كه مشكل پیش می‌آورد. فقط یك قضیه‌ی شخصی نیست. مشكلات خارجی پیش می‌آورد. مشكلات اجتماعی پیش می‌آورد. ایراد و اعتراض بر خود آقای حداد گرفته می‌شود. حالا خودت كه هیچ، التفات كردید. این مسائل، آقا نكن، آقا نكن، می‌كند. آقا نكن، می‌كند. آقا بکن نمی کند آقا فلان. این مسائل یك به یك همین‌طور می‌آید. آن هم حالا هی حلم می‌كند. حلم می‌كند. حلم می‌كند. حلم می‌كند. تا جائی كه دیگر آن شخص در آن مرام ثابت می‌شود. وقتی كه ثابت شد یك مرتبه قهر می‌آید. می‌زند زیر پایش همه را بلند می‌كند و پرت می‌كند. یك جا. چرا؟ این دیگر قضیه ثبوت پیدا كرده. این قسم اول مطلب است.

این قسم اول از حلم است. كه این حلم عاقبت خوشی ندارد. این حلم منتهی به حسن عاقبت نخواهد شد. این حلم. بعد از اینكه مورد قهر آقای حداد قرار گرفت. یك نامه‌ای برای مرحوم آقا می‌نویسد. آن نامه را من دیدم. ایشان دادند نامه‌ را ما خواندیم. در آن نامه نوشته بود كه فلانی ـ به مرحوم آقا می‌گفت، قضیه مال خیلی وقت پیش است. این قضیه مال بیست و پنج سال پیش است. من آن موقع تقریباً بیست ساله بودم. ـ در آن نامه می‌نویسد كه فلانی! من الان در جهنم دارم بسر می‌برم و هیچ كس غیر از شما نمی‌تواند بیاید مرا نجات بدهد. حالا باز در آن‌جا نمی‌خواهد اعتراف بكند. اطرافیان آمده‌اند و ذهن مولا را نسبت به من برگرداندند! ـ ای آدم احمق، هنوز كه هنوز است دارد حساب را گردن اطرافیان می‌اندازد. نمی‌آید بگوید من [اشتباه] كردم در حالی كه من الان دارم می‌گویم اگر واقعا اعتراف می‌كرد. آقای حداد هم برمی‌گشت. با كسی خرده حساب ندارد آقای حداد، كارهایش که از روی حقد نیست. كارهاش که از روی كینه نیست. كارهای او كه از روی این حرف‌ها نیست. آن موقع هم دارد دروغ می‌گوید. نمی‌خواهد زیر بار برود. آن هم كه ختم است، آن هم كه هزارتا مثل من و تو را می‌گذارد روی طاقچه. بنده خدا چه كسی را داری گول می‌زنی. ـ اطرافیان آمده‌اند و ذهن او را نسبت به من برگرداندند. بیا به دادم برس آسید محمد حسین! تو نامه نوشت [ه بود.]. بیا به دادم برس! اطرافیان آمدند.... مرحوم آقا هم هیچی نمی‌گفتند. آقا هم كه می‌دانند قضیه چیست؟ هی ببر بالا هی بیاور پایین، آن آمده پشت سر من حرف زده، عیب ندارد. حالا بگو، حالا بگو حالا ما دیگر كاریت نداریم.

بیچاره بیا یك خرده به خودت فكر كن شاید من اشتباه كرده باشم. بیا بگو من چكار بكنم؟ چرا گردن این و آن داری می‌اندازی؟ چرا گردن اطرافیان.....؟ این چه مصیبتی است كه [در] من و شما، بعضی اوقات پیدا می‌شود؟ هی مسئله را ما گیر این و آن می‌اندازیم. هیچ وقت نمی‌آییم به خودمان این مطلب را تلقین كنیم. این مطلب را به خودمان منطبق بكنیم. اطرافیان این‌طور می‌كنند. خدا از اطرافیان نگذرد كه اطرافیان این‌جور كردند. آقا پس من و تو این وسط چكاره‌ایم؟ اگر بنده این قدر واقعا بی‌شعورِ بی‌عرضه‌ی ضعیفِ ناتوانِ بچه صفت باشم. كه دوتا اطرافیان بیایند من را این طرف و آن طرف بكنند. پا بشوم بروم پی كارم. آقا چرا اینقدر ملت را گرفتار خودم كردم؟ ها؟ واقعاها! هیچ به خودمان فكر كردیم؟ اطرافیان خراب كردند مسئله را. خب خودت چكاره‌ای؟ خوب بنده اینجا چكاره هستم؟ اگر من اینقدر آدم بی‌عرضه‌ای هستم كه اطرافیان بخواهند خراب بكنند. پس تو اینجا چكاره‌ای؟ با بقیه‌ی مردم من چه فرقی می‌كنم؟ خب من هم یكی مثل بقیه دیگر. خب این ادعاها چیست كه بیایم انجام بدهم؟ این كارها را برای چی بیایم بكنم؟ بین من و بین بقیه دیگر چه فرقی است؟

اطرافیان می‌آیند ذهن یكی را خراب می‌كنند. این مسائل اجتماعی، مسائل شخصی، مسائل داخلی و خانوادگی مگر نیست؟ می‌روند پشت سر یك زیدی حرف می‌زنند. پشت آن حرف می‌زنند. آن دوتا را به هم می‌اندازند. بعد هم می‌گویند. خب آقا مصلحت‌آمیز برو بگو این آن را گفت آن این را گفت قضیه قالش كنده بشود. درست بشود. دروغ مصلحت‌آمیز برای اینجاست دیگر، خوب می‌شوند و می‌روند. اما این مسائل، اینها دیگر مسائل، مسائل شخصی خانوادگی نیست! اطرافیان كه هستند؟ التفات كردید. چرا ما نمی‌آئیم عیب را به خودمان [بزنیم؟] این قضیه چه گیری دارد؟

اینجاست كه احساس می‌كنیم خط به خط مطالبی كه مرحوم آقا در روح مجرد گفته‌اند جنبه‌ی سنبلیك دارد جنبه‌ی تمثیل دارد برای من و شما. برای تك تك قضایایی كه بر ما اتفاق می‌افتاد. تك تك مسائلی كه بر ما اتفاق می‌افتاد این را باید ما لحاظ كنیم. این قضیه‌ای كه الآن در اینجا دارد كه پشت سر من نماز نخواند با وجود اینكه آقای حداد گفته‌اند بخوان ما باید یك دفعه خبردار بشویم. گوشمان زنگ بزند برای چه این حرف را آقا اینجا آورده؟. والّا اگر آقا می‌خواست به قول همین متكلمین كذایی داستان نقل كند روح مجرد صد جلد می‌شد. طبق هر روز قضایایی كه اتفاق افتاده، صبح بلند شدند آقا آب خوردند بنویس. روز یكشنبه ظهر دوغ خوردند بنویس عصر چای خوردند.... اینكه نشد كه! قضایایی كه برای چه؟ برای ارتباط ما با سلوك ما و برای كیفیت تعامل ما با محیط و با مسائل داخلی و شخصی و اجتماعی و سلوكی اینها مفید است. اینها را مرحوم آقا آوردند در این كتاب نوشتند و واقعا من خودم یك روز به ایشان می‌گفتم آقا من فكر می‌كنم اسم این كتاب را بگذارید آئین نامۀ سلوك، خیلی اسم خوبی است ایشان خندیدند. آئین نامۀ سلوك، واقعا این روح مجرد را انسان بخواند و بر خودش تطبیق كند. تا كجا با این كتاب همراه است؟ تا كجا با این كتاب جلو آمده، تا كجا؟ همه‌ی كتاب‌های مرحوم آقا نه اینكه حالا این [منحصر به همین کتاب ایشان باشد.] منتهی خب این دیگر ارتباط خودشان را با استادشان طبعا بیان می‌كند. تا كجا با این كتاب همراهی كرده؟

این مطلب واقعاً عجیب است كه این حلم، حلمی كه خدا الآن دارد انجام می‌دهد نكند آن حلمی باشد مثل حلم اولیاء كه اصلا از ریشه بردارد. آن حلمی است كه در عین این كه از ریشه برمی‌دارد این شخص هم متوجه نمی‌شود، می‌اندازد گردن اطرافیان اگر گردن خودش بیاندازد بالاخره اینقدر داد و بیداد می‌كند بالاخره یك روزی راهش می‌دهند. اینقدر ول نمی‌كند مسئله را، این طرف می‌رود آن طرف می‌آید، نمی‌دانم خلاصه. چون می‌فهمد تقصیر خودش است. این را می‌فهمد.

یكی از افرادی كه در زمان مرحوم آقا، در زمان سابق، این راجع به مسئلۀ انقلاب به آقا اعتراضاتی داشت. خب علی كل حال، مرحوم آقا ـ رضوان ‌اللَه علیه ـ همان‌طوری كه در این كتاب وظیفه‌ی فرد مسلمان‌شان سیر ورود و خروجشان را از مسائل انقلابی و از مطالبی كه در حول و حوش این قضیه دور می‌زد بیان كرده‌اند. همان‌طوری كه خودشان گفته‌اند، اصلا ایشان مؤسس این انقلاب هستند، من آن موقع یادم است كه ایشان آمدند پیش آقای خمینی و ایشان، آقای خمینی را تحریك كردند بر اینكه آقا خلاصه مسائل را پیگیری كنیم و چه كنیم و فلان و این حرف‌ها و خب مطالبی هست كه هنوز نگفته است. ان‌شاءاللَه بعدها اگر خدا توفیق بدهد. آن مطالب نگفتۀ انقلاب شاید از بعضی از منابع‌اش، بتواند خلاصه در دسترس قرار بگیرد علی كل حال. و بعد علی كل حال جریانی پیش آمد و همان‌طوری كه من هم در آن زندگی نامۀ بسیار مختصر دومی كه نوشته‌ام، در آنجا گفتم بواسطۀ عللی دیگر همكاری بین ایشان و بین آقای خمینی استمرار پیدا نكرد، آن علل خب بماند.

یكی از این افراد در همین مسائل انقلاب به آقا اعتراض می‌کرد آقا چرا شما نمی‌آیی؟ چرا در این تظاهرات نمی‌آئید؟ چرا [اقدام] نمی‌كنید؟ پس آخر كی؟ این احكام برای چه وقتی است؟ اگر الآن نباشه پس برای کی هست؟ این احکام برای چه زمانی آمده؟ الان دیگه مثلاً مگر اون زمان نیست؟ از این مسائل و هی ایشان او را نصیحت می‌كردند. صحبت می‌كردند، چه می‌كردند. چه می‌كردند، مطالب را به ایشان گوشزد می‌كردند. ما خودمان در بطن بودیم. ما خودمان..... اما بالاخره هر چیزی یك حسابی دارد. هر چیزی یك كتابی دارد. و خلاصه مسئله بر این قضیه دور می‌زد كه ما نمی‌توانیم از آن بینش و بصیرتی كه نسبت به امر داریم. قدمی جلوتر بگذاریم. مسئول هستیم. حالا شما هر كاری می‌خواهید بكنید، انجام بدهید. خودت می‌دانی. حتی یك مرتبه تعبیری آوردند از این شخص، به عنوان این كه تو مانند سیب كرمو شدی. و دیگر فایده‌ای ندارد. تو را خرابت كرده.

همین آقا وقتی انقلاب شد شروع كرد بر علیه آقای خمینی صحبت كردند. در مجالس، این طرف می‌رفت، آن طرف می‌رفت اهانت می‌كرد. ناسزا می‌گفت. غیبت می‌كرد. خود من چند بار به ایشان پرخاش كردم. الان آقای خمینی حاكم اسلام است. ناسزاگویی حرام است نسبت به این شخص. سب كردن ایشان حرام است شرعا. انتقاد از ایشان نه انتقاد كلی، انتقادی كه موجب تخریب بشود و سست بشود شرعا حرام است. نه! شما اشتباه می‌كنید چیزهایی را ما می‌بینیم كه شما نمی‌بینید. عجب! تو كه همانی بودی كه قبلش [به] ما می‌گفتی از زیر كرسی بلند شو بیا بیرون، بروید در خیابان‌ها زیر تفنگ، حالا خودش هم نمی‌رفت ها، تفنگ چیست من جلوی تانك هم رفتم كه داشت تیر می‌زد. خود بنده، عین خیالمان نبود گفتند آقا دارد تیر می‌زند. گفتم [اگر] قرار است بخورد می‌خورد، نخورد نمی‌خورد. بالاخره به زور ما را كردند در كوچه، اما همین آقا نمی‌رفت همین كه حرف می‌زد خودش نمی‌رفت. التفات كردید، حال چه شد؟ حالا شما دارید برعلیه ایشان حرف می‌زنی؟ یعنی چه؟ هر چیزی حساب دارد. ایشان مرجع تقلید است. ایشان حاكم است. حاكم حكومت است. این حكومت محترم است، حفظ این حكومت محترم است. شرعا واجب است. این مسائل، مبانی ما را تشكیل می‌دهد. خیال نكنید این مسائل از روی بعضی از [مصالح است]، واقعا مبانی‌ ما را این حرف‌ها تشكیل می‌دهد.

شیخ عطار خودش شمشیر دست گرفت و به جنگ مغول‌ها رفت. از توی اون كوچه كه آمد بیرون، یك مغول از پشت آمد زد به شیخ عطار، همین عطار در نیشابور، از اولیاء خدا، از موحدین بود. از موحدین درجه‌ی یك شیخ عطار است دیگر، این حرف‌ها چیست می‌زنند؟ كنار باشد. گوشه‌گیر باشد. وظیفه را انسان بایستی كه تشخیص دهد. طبق وظیفه عمل كند. در هر زمانی یك جور، ما طبق تشخیص خودمان عمل می‌كنیم. نه افراط و نه تفریط و بر همین هم مكلّفیم و مسئول هستیم. و در روز قیامت نمی‌گوید خدا، چرا از مشتی حسن و مشتی حسین و زید و عمرو و اینها تقلید نكردی؟ این حرف را نمی‌زند. می‌گوید چرا برخلاف فكر و برخلاف عقیده‌ات عمل كردی؟ از این سؤال می‌كند. چرا بر طبق تشخیصت عمل نكردی؟ این را هم از من می‌پرسد. و هم از شما می‌پرسد و هم از سایرین می‌پرسد. چرا برخلاف یقینت عمل كردی؟ چرا مقدماتی كه به یك یقین صحیح برسد آن مقدمات را نپیمودی و از مسائلی كه راه را برای تو روشن كند غفلت ورزیدی؟ چرا؟ این شرایط مهم است. والّا اگر انسان به یك یقین برسد. هر كسی كه بگه خلاف بكن لازم نیست كه انسان گوش بدهد. نباید گوش بدهد گوش بدهد گوش مالی می‌خورد به یقین برسد، یقین.

همین آقا شروع كرد. هرچه مرحوم آقا به ایشان تذكر دادند، آقا این حرف‌ها چیست می‌زنی؟ نه! چرا آخه این حرف‌ها را می‌زنی؟ می‌آمدند به مرحوم آقا می‌گفتند كه آقا نمی‌دانم ایشان چیز است و فلان است این حرف‌ها را می‌زدند ایشان شاگرد شماست. آیا این مطالب، مطالب [شماست؟] ـ این اثرات تخریب اجتماعی همین است دیگه ـ آقا این حرف‌هایی كه ایشان دارد می‌زند نظر شما را دارد می‌گوید؟ آقا نعوذ باللَه العیاذ باللَه، این مسائل چیست؟ دوباره در یك مجلس دیگر، فلان. چند بار ایشان صحبت كردند. پیغام دادند دیدند نه، چرا؟ چون آقا فرموده بودند سیب كرمو شده. استقرار دیگر ندارد. این تزلزل دارد. امروز یك جور، فردا یك جور، امروز یك جور، فردا یك جور، هی می‌رود، هی برمی‌گردد‌‌، هی می‌رود‌، هی برمی‌گردد. هی این طرف، هی آن طرف. استقرار ندارد. نتیجه‌اش چه شد؟ نتیجه‌اش این شد كه ـ این حلم از آن حلم قسم دومی است. كه امشب دیگر نمی‌رسیم اگر خدا توفیق بدهد برای بعد. ـ آمدند ایشان را یك تنبیهی كردند. نظیر همان تنبیهی كه آقای حداد آن بنده خدا را كردند.

یك اربعین از شركت در جلسات ایشان را محروم كردند. خب، جناب آقا! شما كه این آقا را ولی می‌دانید؟ بله. شما كه این آقا را نظرش را صائب می‌دانی؟ بله. شما كه به این آقا تن دادی؟ شما كه به این آقا تسلیم شدی؟ شما كه به این آقا....؟ چه؟ شروع كرد، صحبت كردند! چرا؟ چرا من این جور؟ چرا آن جور؟ فلان كس هم از این حرف‌ها می‌زند؟ چرا آن مشمول این عقوبت نشده؟ فقط من یكی شده‌ام؟ این چرا، چراها شروع شد به درآمدن. ها! خب باباجان تو خیلی كار را راحت می‌توانستی بكنی. سرت را بیندازی پایین بگویی چشم. خیلی خب، مخلصتان هستیم. یك اربعین می‌رویم در خانه می‌نشینیم‌، اما نه.

این نفس بد اندیش به فرمان شدنی نیست \*\* این كافر بد كیش مسلمان شدنی نیست [[5]](#footnote-5)

هی شروع كرد. انقلت، انقلت، اشكال! فلان! به جای اینكه این اربعین برای او منبّه و مذكّر باشد. شد نقمت او، شد گرفتاری و مهلكه‌ی او، شد هلاكت او، بعد از اربعین هم دیگر نیامد در جلسات. نه تنها خود اربعین كه [بعد]، [هم نیامد] نخیر! این مسئله باید روشن شود! چرا من از این وسط انتخاب شدم؟ در حالتی كه دیگران هم هستند و اینها هم مشمول همین مسائل هستند. چرا آقا نسبت به من...؟ آقا دلش نمی‌خواهد. چكار داری؟ آقا دلش نمی‌خواهد. به تو چه مربوط است. گفت:«حَفِظتَ شَيءٌ وَ غابَت عَنکَ أشياءٌ» یك چیز یاد گرفتی هزارتا چیز یادت رفته. چرا این طور؟ چرا اون طور؟ كم‌كم‌، كم‌كم‌‌‌، به جایی رسید ایشان گفتند كه خوش آمدی. دیگر، خوش آمد كه خوش آمد. كارش به جای رسید كه من دیگر از ادامه‌اش شرم دارم.

این چیست ؟ این حلم، حلمی است كه حلم كوبنده، حلمی است كه عاقبت خوشی ندارد. هی صبر می‌كند. هی صبر می‌كند. هی صبر می‌كند. مشمول آن آیه:«لِیَزدادوا إثماً»”[[6]](#footnote-6) هی گناهش را زیاد می‌كند. هی وزر و وبالش را بیشتر می‌كند. تا اینكه چی؟ تا در این وزر و وبال دیگر گیر می‌كند. دیگر گیر كرد. دیگر نمی‌تواند دربیاید دیگر، این جایی كه گیر می‌كند اتوماتیك هم قطع می‌شود. آن طناب قطع می‌شود. قضیه، قضیه‌ی استاد و شاگرد، قضیه‌ی سه ضلع یك مثلث می‌ماند. در رأس‌اش چیست؟ خدا قرار دارد. در این طرف استاد در این طرف شاگرد، آن ارتباطش که با خدا قطع شد. این طرف ضلع هم چی؟ قطع می‌شود. به قول مرحوم آقا می‌فرمودند مسئله‌ی ما با شاگردانمان مسئله‌اش، مسئله‌ی اتوماتیك است. چطور وقتی كه یك دستگاهی اتوماتیك‌وار قطع بشود. نسبت به تمام آن فروعاتی كه دارد كه دیگر جریان بسته می‌شود. این‌طور نیست كه یك جایش باز باشد. یا یك جایش بسته باشد. یا یك جایش اتصال برقرار باشد. نه! وقتی پریز را می‌زنی این پریز که می‌زنی اینجا چه؟ اثرش آنجا ظاهر می‌شود. اصلا نیاز نیست. ایشان می‌گفتند، من نگاه می‌كنم به خودم می‌بینم طرف قطع كرده. یعنی همین كه قطع می‌كند اینجا چی؟ دیگر وجود ندارد. وقتی وصل می‌كند اینجا وجود دارد. در اینجا وجود دارد.

دیگر همین‌طور چی؟ سفت می‌شود وقتی كه سفت شد آنجا است. « و المُعاقِبينَ في مَوضِعِ النِکالِ وَ النَقِمَة». اشّد المعاقبين اینجاست. چوب خدا صدا ندارد. صدا ندارد اما وقتی هم كه می‌آید....، آخه دردش این است كه صدا [ندارد]، دردش این است كه آدم نمی‌فهمد. درد بی‌دردی علاجش آتش است. علی كل حال.

امیدواریم خداوند به بركت پاكان خودش و راه یافتگان به حریم خودش همان‌طوری كه دست آنها را گرفت و آنها را به سر منزل مقصود رساند و از این اشكالات و از این عویصات و از این صعوبت طریق و از این مسائل محرّفه كه موجب انصراف و موجب تبدّل طریق و اینهاست، همه‌ی آنها را نجات داد. خداوند هم ما را بر راه آنها مستدام بدارد. در دنیا از زیارت اهل بیت و در آخرت از شفاعتشان ما را محروم مگرداند، در هر حال نظر ولی خودش امام زمان ارواحنا لتراب مقدمه الفداء را بر ما مستدام و ما را در تحت ولای ایشان و شیعه‌ی ایشان، ثابت قدم بدارد.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. سوره حجرات آیه ٢. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره احزاب آیه ٤٠. [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره توبه آیه ١٠٨. [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره توبه آیه ١٠٧. [↑](#footnote-ref-4)
5. [↑](#footnote-ref-5)
6. آيه ١٧٨ از سوره٣: آل عمران. [↑](#footnote-ref-6)